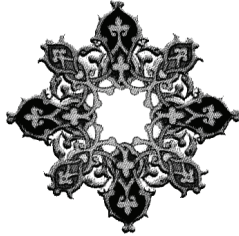


بازخوانی نظریه نظم عبدالقاهر جرجانی



(صفحه ۹-۲۶)

دکتر صغری فلاحتی^۱

دریافت: ۱۳۹۴/۲/۱۵

اسماعیل اشرف^۲

پذیرش: ۱۳۹۴/۳/۱

چکیده

قبل از عبدالقاهر جرجانی تلاشهایی پیرامون نظم قرآن صورت گرفت از جمله این دانشمندان می‌توان به جاحظ، ابن قتیبه، میرد، واسطی، احمد بن سهل، رمانی و ابو هلال عسکری اشاره کرد. جرجانی از آراء و نظرات سایر علما به ویژه ابوهلال عسکری استفاده کرد و توانست نظریه نظم را ابداع کند. وی در تعریف این نظریه می‌گوید: نظم عبارتند از ایجاد بهترین ارتباط نحوی در بین کلماتی که برای ادای مقصود یا معنی، به کار گرفته می‌شود. نظریه نظم جرجانی خاستگاه اعجاز کتاب آسمانی است. این نظریه در حوزه زبان شناسی جهانی تأثیر به‌سزایی داشت تا جایی که سبک شناسان با بهره‌گیری از نظریه او توانستند نوعی از سبک شناسی به نام سبک شناسی تکوینی یا فردی ابداع کنند که جدا از نظریه این دانشمند برجسته و متفکر ایرانی نیست چرا که جرجانی در نظریه نظم بیان می‌دارد که هر نظم و ترتیب ویژه زبانی، بینش خاصی را ارائه می‌دهد که نشان از فکر و روان نویسنده آن دارد.

کلید واژه‌ها: عبدالقاهر جرجانی، نظریه نظم، سبک شناسی تکوینی.

۱. استادیار گروه زبان و ادبیات عربی دانشگاه خوارزمی تهران
۲. دانشجوی دکتری زبان و ادبیات عربی دانشگاه خوارزمی تهران

درآمد

کلمه بلاغت از ماده «بَلَّغَ يَبْلُغُ بَلَاغَةً» گرفته شده، و به معنای به حد والا و اعلای رسیدن به چیزی است. با این برداشت از کلمه بلاغت و به تبع آن علم بلاغت می‌توان گفت که این علم می‌تواند معیار و اندازه‌گیری ارزشی آثار هنری باشد که به واسطه آن رأی به برتری و ارجحیت متنی و یا اثری نسبت به متن و یا اثر دیگری داده می‌شود. از دوران قدیم در عصر پیش از اسلام بازار عکاظ نمونه خوبی در این زمینه به شمار می‌رود. نابغه ذبیانی که به عنوان داور میدان بود و اشعار شاعران را یکی بر دیگری ترجیح می‌داد، بر اساس معیار بلاغت حکم و رأی صادر می‌کرد.

طرح مسئله

از جمله پژوهشگران و صاحب نظران و ناقدانی که با تلاشهای خود در زمینه بلاغت آثار گرانبها و ارزشمندی به یادگار گذاشته، عبدالقاهر جرجانی است که توانست با اصول و روش منطقی و هدفدار خود به افقهای بی‌سابقه‌ای در این زمینه دست یابد. عبدالقاهر بن عبدالرحمان جرجانی از بزرگان و دانشمندان و علمای سده ۵ ق بوده است. بیشتر مورخان سال وفات این عالم بزرگ را سال ۴۷۱ ق دانسته و بعضیها هم سال ۴۷۴ ق سال غروب زندگی او یاد کرده‌اند (تجلیل، ۵). جرجانی ناقد برجسته و نامدار، کاشف نظریه نظم، بنیان گذار علم بلاغت عربی، و یکی از بزرگ‌ترین شخصیتها در حوزه نقد، ادبیات و بلاغت است که دیدگاه‌هایش بسیار از سوی منتقدان قدیم و جدید مورد بررسی و تحلیل قرار گرفته است.

وی در سال ۴۰۰ ق در گرگان دیده به جهان گشود و افکار و اندیشه‌های ژرف او تأثیر بسیاری در نقد و بلاغت بر جای گذاشت و نوآوریهای این نابغه دوران طراوت و جذبه خود را تا روزگاران ما به خوبی حفظ کرده است. تأثیرات او بر حوزه نقد و ادب

گذشته امری مسلم وانکار ناپذیر است.

دو کتاب بسیار مهم او *دلائل الاعجاز* و *اسرار البلاغه* نام دارد که سرشار و پایدار در پژوهشهای ادبی و زیبا شناختی هستند (آل بویه، ۱۱). شیخ عبدالقاهر در لغت، صرف و نحو عربی استادی مبرز شد و در علم بلاغت و ادب قرآن پژوهشهای ارزنده‌ای نمود و به حقیقت صاحب نظری معتبر در این رشته علمی به شمار می‌آید. او علاوه بر این دانشها، متکلم در مذهب اشعری و فقیه در مذهب شافعی بود. در باره اخلاص و طاعت و احوال معنوی او نوشته‌اند روزی فردی وارد خانه وی شد و او نماز می‌خواند. هر چه در خانه بود برمی‌داشت و جرجانی او را می‌دید و نماز خود را قطع نکرد (ده صوفیانی، ۳۵). از جمله مهم‌ترین این شاهکارها نظریه نظم او است. عبدالقاهر جرجانی توانست با ارائه نظریه نظم، معیار و سنجش کارآیی در زمینه ارزش گذاری آثار ادبی به وجود بیاورد.

قابل ذکر است که پژوهشهایی نیز در باره جرجانی به رشته تحریر در آمده است که از جمله آن می‌توان به مقاله «مبانی زیبا شناسی استعاره از دیدگاه عبدالقاهر جرجانی» اشاره کرد که امیر محمود انوار و همکارانش در مجله پژوهش نامه زبان و ادبیات فارسی در شماره هشتم آن چاپ کردند.

روش ما در این مقاله به شکل توصیفی است و در آن به ارائه نظرات دانشمندان قبل از جرجانی در زمینه نظم قرآن پرداخته و سپس نظریه نظم عبدالقاهر جرجانی را مورد بررسی قرار می‌دهیم و همچنین در این مقاله در راستای اثبات اعجاز کتاب آسمانی که همان نظم آن است سخن به میان می‌آوریم. در نهایت از تأثیر نظریه نظم جرجانی بر سبک شناسی صحبت خواهیم کرد.

۱. علم معانی و نظریه نظم پیش از عبدالقاهر جرجانی

علم معانی از شاخه‌های علم بلاغت است. بین به کارگیری مسائلی این علم توسط دانش‌مندان بلاغت و همچنین بین اطلاق این اصطلاح بر این علم و نام گذاری آن به اسم «علم معانی»، اختلاف زمانی است. مسائل این علم از زمانهای دور در کتب مختلف مثل کتاب جاحظ و ابی عبیده و قدامه و غیره به صورت پراکنده وجود داشته است. اما بحث اصلی در مسائل این علم، به وسیله عبدالقاهر جرجانی در کتابش *دلایل الإعجاز* نوشته شده است.

کتاب عبد القاهر، اولین کتابی است که مسائل این علم، در آن تنظیم شده است. اما ساماندهی این مسائل مرتبط با اطلاق اصطلاح علم معانی بر آن نیست. عبدالقاهر بر این علم، گاهی اصطلاح «بیان» و گاهی «نظم» و «فصاحت و بلاغت» نام گذاری می‌کرد. اگرچه عبد القاهر مسائل علم معانی را بررسی کرد بدون اینکه بیان کند اینها علم معانی هستند. اما اولین کسی که اصطلاح «علم معانی» را به کار برد، جار الله زمخشری بود. سکاکی توانست این نام را بر مسائل علم معانی تثبیت کند (درویش، ۸۵-۸۶).

الف) آثار نخستین

در ابتدا لازم می‌دانیم از تلاشهایی که قبل از عبدالقاهر جرجانی در زمینه اعجاز قرآن (نظم قرآن) شکل گرفته است به شکل موجز، سخن به میان آوریم. برای سهولت کار تلاشهایی را که بلاغیون در این زمینه انجام داده‌اند، در دو قرن دوم و سوم و چهارم هجری توضیح خواهیم داد. در قرن دوم هجری کتابهایی در زمینه نظم قرآن که دلالت بر اعجاز قرآن داشته باشد نگارش شده است، اما این کتابها مفقود گشته و در دسترس نیستند تا منظور از نظم قرآن در آن مشخص شود.

ب) سده سوم هجری

در قرن سوم ابن راوندی ظهور یافت و نظم قرآن را مورد هجوم قرار داد، همان گونه

که مذهب «صرفه» پدیدآر گشت. معتزله روی کار آمدند و پیرامون اعجاز قرآن کتابهایی به رشته تحریر در آمد. از جمله دانشمندانی که در این زمینه تألیفی داشتند، جاحظ است. در این قرن جاحظ کتابی را تحت عنوان «نظم قرآن» تألیف کرد و به سبب مفقود شدن این کتاب، برای درک و فهم معنای نظم از منظور ایشان از کتابهای دیگر ایشان مدد می‌جوییم.

احتمال می‌رود منظور جاحظ از نظم قرآن موارد سه‌گانه زیر باشد:

الف) منظور از نظم قرآن، نظم حروف و هماهنگی ترکیب آنها و انسجام آهنگ آنها است تا اینکه لفظ در سهولت و رشاققت مانند حرف واحدی باشد یا اینکه الفاظ در سهولت و نرمی بر زبان، گویا که لفظی واحد هستند.

ب) منظور او از نظم قرآن، راه و روش مخالف با کلام عرب چه منظوم و چه منثور است و آن کلام، نثر غیر مقفی است.

ج) ضعیف‌ترین این نظریات، پیوستن لفظی بر دیگری بر اساس نظم و دلالت الفاظ و به هم آمیختن معانی آنها است بر وجهی که عقل آن را اقتضا کند (عرفه، ۵۷۴).

از دیگر دانشمندانی که در این زمینه فعالیت داشته‌اند، ابن قتیبه است و بیان داشته است که اعجاز قرآن کریم به نظم آن است و این نظم شرح و توضیح داده نشده است تا مکتوب گردد. مبرد نیز نظم قرآن را ذکر می‌کند (عرفه، همانجا).

ب) کوششها در سده ۴ق

در قرن چهارم نیز تلاشهایی در زمینه نظم قرآن انجام گردیده است. از جمله: ابوعبدالله محمد بن زید بن علی الحسین الواسطی که دارای کتاب *اعجاز القرآن فی*

نظمه بوده است، اما این کتاب مفقود گشته است و اثری از آن در دست نیست. احمد بن سهل أبو زید نیز دارای کتابی در باره نظم قرآن بوده است. رُمّانی هم اشاره به معجزه بودن قرآن دارد، زیرا در بالاترین درجات بلاغت است و گاهی به نظم و به حسن بیان و دلالت تألیف اشاره دارد و در این زمینه کتابی به نام اعجاز القرآن دارد.

خطّابی اعجاز قرآن را در وضع الفاظ در جایگاه خودش می‌داند. علی بن عبدالعزیز جرجانی، بی‌نظمی را در سخنش از عیبهای شعر ذکر می‌کند، اما هیچ تلاشی نمی‌کند تا معنای آن را معین سازد و اینکه دلایل بی‌نظمی در چیست را ذکر کند. ابوهلال عسکری زیبایی سبک و نظم را در به کارگیری الفاظ در جایگاه خویش می‌داند و تقدیم و تأخیر و حذف و اضافه در آن استعمال ندارد؛ مگر حذفی که به کلام آسیب نرساند و معنی را از بین نبرد. ابوهلال عسکری اعجاز قرآن را در نظم جدید و بدیع و نسج و تألیف عجیب می‌داند. یعنی نظم از نظر او چپش خاص کلمات در کنار هم است.

باقلانی هم اعجاز قرآن را در دو زمینه می‌داند: ۱) نظمی که خارج از کلام عرب باشد. ۲) اینکه در بالاترین درجات بلاغت باشد. ابوهاشم جبّایی اعجاز قرآن را در نظم آن می‌داند و در توضیح نظم نیز، آن را به معنای روش بیان فصیح و زیبا در لفظ و معنا می‌گیرد. ابن رشیق از نظم قرآن سخن به میان می‌آورد و نظم از منظر او همان نظر جاحظ است. در عصر عبدالقاهر جرجانی اصحاب لفظ، نظم قرآن را در ترتیب الفاظ و نظم آن در گفتار می‌دانند (عرفه، ۵۷۵-۵۷۷).

۲. نظریه نظم عبدالقاهر جرجانی

شفیعی کدکنی در کتابش موسیقی شعر (ص ۳۱) بیان می‌کند که امتیاز هر اثر ادبی از دیدگاه جرجانی به دلیل وجود «نظم» در آن است. البته باید گفت که منظور از نظم، وزن نیست بلکه همان بافت کلام است. با این دیدگاه نظم خاص شعر نیست، بلکه

ممکن است کلامی موزون فاقد نظم و کلامی منثور دارای نظم باشد.

الف) خاستگاه‌های نظری اندیشه عبدالقاهر

هدف عبدالقاهر جرجانی از ورای نظریه نظم، تعلیل وجه بلاغی اعجاز قرآن و تعلیل حکم بر کلام بر وجه عام است. لازم به ذکر است که عبدالقاهر همه آن چه را که قبل از او در باره نظم بر پایه اعجاز قرآن نوشته شده بود را مورد مطالعه قرار داد. عبدالقاهر فردی نحوی بود و می‌دانست که معانی نحوی آن است که نظم کلام از جهت درستی و فساد بر آن استوار است، آن عالم بلاغی بین بلاغت و فصاحت و بیان و هر آن چه که از برتری بعضی بر بعضی دیگر حکایت می‌کند مساوی دانست، و نظم را میزه و شاخص بلاغت و مقیاسی برای تفضیل بعضی بر بعضی دیگر و یا کلامی بر کلام دیگر دانست.

همچنین، عبدالقاهر در کتاب *اسرار البلاغه* به این نتیجه رسید که شاخص بلاغت در معنایی که الفاظ آن را به وجود می‌آورند بر اساس ضربی از تألیف و ترتیب، نهفته است تا جایی که می‌گوید الفاظ در کلام بر حسب ترتیب معانی در جان است و این معانی که ترتیب آنها در نفس و جان است بر اساس آن است که عقل اقتضا می‌کند.

ب) علم معانی و نحو

جرجانی به نقش معانی نحو اشاره دارد و می‌گوید که نظم همان معانی الفاظ در نفس و جان است و ترتیب الفاظ در نطق و گفتار نیست. همچنین جرجانی می‌گوید که ترتیب معانی الفاظ در نفس و جان جز بر معانی نحو در بین آن پایدار نیست و هر زمان که ارتباط معانی کلمات محکم و استوار گشت و بعضی از آنها به واسطه معانی نحو و وجوه و فروق آن، بر بعضی دیگر تعلق پیدا کرد، جهت‌های حسن و برتری در کلام زیبا، قوی و نیرومند می‌شود.

او در نهایت بیان می‌دارد که نظم همان قصد کردن معانی نحو در بین کلام و تعلق

بعضی بر بعض دیگر است تا اینکه نظم منجر به صورتی برای معنای اصلی که در جانها تأثیر گذار است می شود و بر اساس آن، کلام قوی و مستحکم از کلام سخیف و پست باز شناخته می شود (عرفه، ۵۸۲-۵۸۳).

عبدالقاهر چنین می سراید:

إِنِّي أَقُولُ مَقَالًا لَسْتُ أَخْفِيهِ وَلَسْتُ أَرْهَبُ خُصْمًا إِنْ بَدَأَ فِيهِ
 مَا مِنْ سَبِيلٍ إِلَى إِثْبَاتِ مَعْجَزَةٍ فِي النَّظْمِ إِلَّا بِمَا أَصْبَحْتُ أَبْدِيهِ
 فَمَا لِنَظْمِ كَلَامٍ أَنْتَ نَاظِمُهُ مَعْنَى سَوَى حِكْمِ إِعْرَابٍ تُزَجِّيهِ

(عبدالقاهر، دلائل...، ۹-۱۰).

هدف عبدالقاهر جرجانی از سرودن این ابیات در تکمله نظریه نظم خود این است که نظم کلام فقط از طریق مبادی و اصول نحو امکان پذیر است. او در پایان همین ابیات می گوید:

وَقَدْ عَلِمْنَا بِأَنَّ النَّظْمَ لَيْسَ سَوَى حِكْمٍ مِنَ النَّحْوِ نَمَضَى فِي تَوْخِيهِ

(همو، ۱۰).

پیداست که عبدالقاهر نحو را، رکنی برای پیوستن و بافت کلمات قرار داده است که برتری و زیبایی سخن به شیوه صحیح نظم آنها بر می گردد و زیبایی کلمات با توجه به معنی و موقعیتی که در ساختار دارند آشکار می شود. از نظر او نحو، علم بحث از ثبت و ضبط اواخر کلمات و مجموع قواعد خشکی نیست که جایگاهی در بلاغت و هنر نداشته باشد، بلکه نحو در نظر او علم کشف معانی است، و انواع معانی ارزشمند و جداگانه ای وجود دارد که آنها را از طریق روابط اجزای کلام با یکدیگر و کاربرد زبان توسط شاعر در می یابیم. شاعر زبان را به گونه ای به کار می برد که از ارتباط اجزای کلام با یکدیگر بافتی زنده و گوناگون از تصاویر و احساسات را به وجود می آورد.

گویا قبل از عبدالقاهر وظیفه دانش نحو صرفاً در تشخیص صحت ترکیبها و دوری

آنها از خطا بوده و در واقع بیشتر به منطق نزدیک بوده تا به زبان گویای معانی و مضامین، ولی عبدالقاهر با گرایش جدیدی که در نحو وارد ساخت آن را از چهار چوب محدود بحث در قواعد اعراب و بنای کلمات خارج ساخت و آن را پایه بحث در معانی عبارات و خصوصیات بلاغی آنها قرار داد و نشان داد قواعد نحو هدف نیستند بلکه هدف دلالت آنها بر معانی است (آل بویه، ۱۱).

پ) تعریف نظم

همچنین، عبدالقاهر جرجانی در شرح و بسط نظریه خود می‌گوید هر گاه سراینده بخواهد کلامی را در هر غرضی بسراید ابتدا باید معانی را در نفس و جان خودش مرتب کند و تلاشهای خود را در ترتیب آن اعمال دارد سپس بر ترتیب الفاظ آن همت گمارد. همان طور که ضرورت دارد معنی در ابتدا در نفس و جان باشد، و لفظی که بر آن دلالت دارد واجب است که در نطق و گفتار باشد، ضرورت دارد که سراینده فکر و اندیشه خود را در ترتیب معانی در نفس و جان و مرتب کردن دلالت‌های آن، مبذول دارد و نیازمند این نیست که فکر جدیدی را در ترتیب الفاظ و توالی نطق آن آغاز کند.

بنابراین، کسی که استحقاق این را دارد که بر او کلمه «نظم» اطلاق گردد آن است که ترتیب معانی را در نفس و جان قرار دهد نه ترتیب الفاظ در نطق و گفتار، زیرا نظمی که مراد عبدالقاهر جرجانی است و با آن کلام قوی و مستحکم از کلام دنی و پست باز شناخته می‌شود جز با قدرت فکر و اندیشه جاری نمی‌شود. وی درباره کلام منظوم (نظم دار) و حرف منظوم می‌گوید که نظم حروف، فقط همان پی در پی آمدن آنها در نطق و گفتار است و نظم آنها بر مقتضی معنا نیست و ناظم نیازمند آن نیست که از عقل بهره جوید و در نظم آن آزاد است، و اگر واضح لغت بگوید (ریض) مکان (ضرب) منجر به فساد نمی‌شود.

اما نظم کلام چیزی خلاف آن است زیرا ناظم در نظم آن آثار، معانی و ترتیب آنها

را بر اساس ترتیب معانی در نفس و جان می‌چیند زیرا آن نظمی است که حالت منظوم (معانی که به رشته نظم در آمده است) با آن اعتبار می‌یابد و آن نظمی که شیئی به شیئی دیگر انضمام یابد نیست (عرفه، ۵۸۳-۵۸۴).

با دقت در نظریه نظم عبدالقاهر جرجانی، می‌توان اصول کلی این نظریه را در موارد زیر خلاصه کرد: ۱) لفظ تابع معنی است یعنی اینکه الفاظ با توجه به معانی شکل گرفته در ذهن متکلم، شکل می‌گیرند. به عبارت دیگر نظریه نظم حول محور معنی در گردش است و اصالت با آن است. ۲) پایه و اساس کلام همان نحو است که الفاظ با توجه به اصول و مبادی آن شکل می‌گیرد. ۳) در نظریه نظم، مدار اصلی بر روی کلام است نه کلمات. ۴) وجه تمییز و برتری آثار نسبت به یکدیگر با توجه به بافت کلام که همان نظم است سنجیده می‌شود.

۳. نظم سرچشمه اعجاز قرآن

عبدالقاهر جرجانی در باره اعجاز قرآن می‌گوید: شایسته است که صفت اعجاز وصفی باشد که با قرآن کریم تجدید حیاتی دیگر داشته باشد، و باید امری باشد که در غیر از قرآن یافت نگردد.

الف) اعجاز قرآن و مفردات

با این اوصاف ضرورت دارد که درک شود اعجاز قرآن در مفردات جای ندارد زیرا با این شرایط اعجاز قرآن سنخیت خود را از دست می‌دهد، زیرا مفردات که از سرمایه‌های زبانی به شمار می‌روند (با اصوات و مخارج حروف مختلف که دارند) قبل از نزول قرآن کریم بوده‌اند و مردم با شنیدن آن در زمانی که قرآن تلاوت می‌شود با آن آشنایی داشته و هیچ حالت جدیدی در آن یافت نمی‌شد که نشان دهنده اعجاز کتاب آسمانی باشد.

همچنین، اعجاز قرآن در معانی مفردات نیز یافت نمی‌گردد، زیرا در این صورت اعجاز کتاب مقدس در معانی کلمات «حمد»، «رب» «عالمین»، «ملک»، «یوم»، «دین» و غیره خلاصه می‌شد و اعجاز قرآن را شامل می‌گشت که در این صورت ضرورت داشت که این معانی قبل از نزول کتاب وحی وجود نداشت. این وصف چیزی جدای از اعجاز قرآن را شامل می‌شود چرا که این معانی قبل از تنزیل عزیز نیز بوده است (عبدالقاهر جرجانی، *دلایل*، ۳۸۶-۳۸۷). در می‌یابیم که عبدالقاهر جرجانی اعجاز قرآن کریم را در مفردات و معانی آنها نمی‌داند زیرا این وصفها قبل از نزول کتاب آسمانی بر پیامبر ختمی مرتبه (ص) بر زبانها جاری بوده و با آن تکلم می‌شده است.

ب) اصوات، حرکات، اوزان و آهنگها

عبدالقاهر جرجانی در باب اعجاز قرآن بیان می‌دارد که حتی اصوات و حرکات و سکونهای واژگان نیز نمی‌تواند، اعجاز قرآن تلقی شود، زیرا در این صورت واژگان با حرکات سه گانه و با سکون به تنهایی جزو اعجاز به شمار می‌رفتند، و در صورت صحیح بودن این وصف، اعجاز قرآن باطل می‌گشت، چرا که الفاظ با اصوات و حرکات و سکونات نیز قبل از نزول کتاب وحی وجود داشته است و جدای از این در هر کلمه‌ای که بنگریم با حرکات خود نشان گر اعجاز آن می‌شد و به طور کلی لفظ اعجاز قرآن محو و ناپدید می‌گشت. اعجاز قرآن چیزی جدای از این است چرا که اعجاز قرآن با نزول آن همزمان است و بحث اعجاز قرآن به قبل از نزول آن راهی ندارد.

همچنین عبدالقاهر جرجانی وزن کلمات و نظام فاصله آنها را در زمره اعجاز قرآن به شمار نمی‌آورد، زیرا فاصله‌ها در قرآن به مانند قافیه‌ها در اشعار است، و اگر این فاصله‌ها موضع تحدی و مبارزه طلبی قرآن بود، می‌توانستند با آن، با کلامی که مقطع و فاصله‌های آن مشخص بود به مبارزه با اعجاز قرآن پردازند.

پ) استعاره

وی منکر آن است که استعاره عنصری در اعجاز قرآن به شمار آید زیرا که این ترکیب مجازی در آیات محدودی از کلام وحی جریان دارد. عبدالقاهر جرجانی در پی بطلان این عقیده است که فصاحت صفت برای لفظ است از این جهت که آن لفظ است و چنین می‌گوید که ممکن است که فصاحت صفت حسی در لفظ باشد که با شنیدن درک شود یا اینکه صفت عقلی در لفظ باشد که با قلب شناخته می‌شود، و چنین می‌نماید که محال است صفت حسی در لفظ باشد زیرا در این صورت همه شنوندگان در تشخیص لفظ فصیح یکسان بودند، و اگر استدلال اینکه فصاحت صفت حسی است باطل شود، ضرورت می‌یابد که صفت عقلی در لفظ باشد و با چنین استدلال و منطقی ما برای لفظ، صفتی نمی‌یابیم که راه شناخت آن عقل به تنهایی باشد و حس در آن دخالت نداشته باشد مگر با دلالت بر معنای آن، و در چنین صورتی وصف فصاحت برای لفظ، وصفی از منظر معنا است نه از نظر خود لفظ (ضیف، ۱۶۵-۱۶۶).

کوتاه سخن این که عبدالقاهر جرجانی اعجاز قرآن را در حرکات واژگان و سکونهای آن و همچنین در فواصل آیات نمی‌داند چرا که این فواصل مانند قافیه‌ها در شعر هستند، و این صفتی خلاف اعجاز قرآن است.

ت) نظم اعجازی

مراد عبدالقاهر جرجانی از معنا، مدلول لفظ و دلالت الفاظ و اغراض آن نیست، زیرا مدلول الفاظ به مانند خود الفاظ هستند و در زمره اعجاز قرآن قرار نمی‌گیرند. بلکه مراد وی همان معنای متداول و معمول برای فصاحت است که مفردات با آن توصیف می‌شوند. او می‌گوید کلام فصیح به دو قسم تقسیم می‌شود، بخشی که مزیت و حسن آن به لفظ بر می‌گردد مانند کنایه، استعاره، و به طور کلی هر نوع مجازی، و بخشی که حسن و مزیت آن به نظم و ترتیب و چینش کلمات است.

عبدالقاهر جرجانی فصاحت را به دو بخش تقسیم می‌کند، بخشی که مربوط به نظم و چینش کلمات است و بخشی که مربوط به زیبایی لفظ است و صور بیانی را در این قسمت قرار داده است. از جمله مزایای متصل به فصاحت لفظ، روانی و سهولت مخارج و اژگان در گفتار است، و همه اینها از صفات فصاحت است که داخل در اثبات اعجاز قرآن نمی‌شود.

عبدالقاهر جرجانی ادامه می‌دهد و می‌گوید که ما منکر شیوایی و سهولت حروف و اژگان در حین گفتار نیستیم که امر اعجاز قرآن را مورد تأکید قرار می‌دهد و آن چه که مورد رد و نفی آن هستیم، رأی و نظر کسانی است که اعجاز قرآن را در شیوایی و روانی تلفظ و اژگان قرار می‌دهند و آن را اصل و پایه و اساس به حساب می‌آورند. وی اعجاز قرآن را در ویژگیهای سبکی آن که خارج از زیبایی لفظی و معنایی است می‌یابد و آن در نظم و ترتیب چینش کلمات که در همه آیات جریان دارد را شامل می‌شود (همان، ۱۶۶-۱۶۷). از بیانات و کلام عبدالقاهر جرجانی نتیجه می‌گیریم که اعجاز قرآن در نظم و ترتیب کلمات و ارتباط موجود بین آنها برای ادای معنای مورد نظر است نه چیز جز آن.

۴. نظریه نظم و تأثیر آن بر سبک شناسی

نظریه نظم بر سبک شناسان تأثیر بسزایی گذاشت و سبک شناسان با تأثیر پذیری از این نظریه، به نوشتن تعاریف خود درباره سبک روی آوردند که منجر به شکل‌گیری مکتب جدیدی در سبک شناسی گردید. در این جا ابتدا تعریفی از سبک و سبک شناسی ارائه می‌دهیم و به چند تعریف از دانشمندان که تحت تأثیر این نظریه به بیان آراء خود درباره سبک پرداختند، می‌پردازیم.

الف) مفهوم سبک

سبک، مجموعه روشها و طریقه‌هایی است که نویسنده به وسیله آن از کلیه سرمایه‌های یک زبان برای بیان افکار و نیات خود استفاده می‌کند و آنها را به کار می‌اندازد (مهدوی، ۲۰۲) و سبک شناسی علمی است که به پژوهش در نوشته‌های ادبی و تشخیص شیوه ساختاری و بیان ارتباطات ترکیبی عناصر زبان، می‌پردازد (سد، ۱/ ۲۳۹).

از جمله این تعاریف اینهايند: (۱) مفهوم نظم با عبارت بوفون که می‌گوید، سبک همان نویسنده است، ارتباط تنگاتنگی دارد (شمیسا، ۵۲)؛ (۲) هنری بلیت، سبک را تعبیری از شخصیت نویسنده یا فرستنده و عقل و محورهای اندیشه او می‌داند (بلیت، ۵۲)؛ (۳) سبک صدای ذهن نویسنده است (مغزهای چوبین صداهاى چوبی دارند). این تعریف از امرسون است. یعنی نویسنده همان طور که فکر و احساس می‌کند، همانطور هم می‌نویسد. اگر افکارش گنگ باشد، نوشته اش هم گنگ است، و اگر افکارش کهنه و تقلیدی است، زبانش نیز سنتی و تکراری است (شمیسا، ۲۱). از دیگر دانش‌مندان این حوزه می‌توان به گوته اشاره کرد که می‌گوید: این نویسنده وادیب است که سبک خود را رقم می‌زند (فضل، ۹۷).

از جمله مکتبهای سبک شناسی که تحت تأثیر این نظریه به وجود آمد، سبک شناسی تکوینی است. در سبک شناسی تکوینی توجه اصلی به اثر ادبی از دیدگاه سبک شناسی است. به این مکتب، مکتب سبک شناسی فردی هم می‌گویند، چون داعیه تعیین سبک شخصی را دارد. این مکتب به لئو اسپیتزر آلمانی منسوب است. این مکتب به علل ایجاد سبک توجه دارد و معتقد است که ریشه‌های سبک را می‌توان در روان و شخصیت ادیب جستجو کرد (شمیسا، ۱۵۰). از این جهت سبک شناسان بر این باورند که می‌توان از سبک نویسندگان، به ذهنیات و روان آنها پی برد. و با طرز تفکر آنها

آشنا شد.

ب) رابطه سبک و نظم از نگاه جرجانی

او مفهوم سبک را جدا از نظریه نظم نمی‌داند و بیان می‌دارد که سبک، نوعی پی‌روی از نظم است. و در تعریف نظم می‌گوید: نظم عبارتند از ایجاد بهترین ارتباط نحوی در بین کلماتی که برای ادای مقصود یا معنی به کار گرفته می‌شود (عبدالقاهر، دلائل، ۴۱۸).

در این تعریف عبدالقاهر بر سه نکته تأکید می‌شود: مقصود یا معنی، کلمات یا لفظ، و سرآخر، نحو. مقصود یا معنی در ذهن نویسنده یا گوینده است که برای بیان آن، از کلمات استفاده می‌کند. و نظم، بهترین رابطه نحوی برای به رشته کشیدن کلمات در بیان مقصود است (ذوالفقاری، ۱۸).

عبدالقاهر جرجانی در نظریه نظم بیان می‌دارد که هر نظم و ترتیب ویژه زبانی، بینش خاصی را ارائه می‌دهد که نشان از فکر و روان نویسنده آن دارد (عبدالقاهر، دلائل، ۲۴۸). با توجه به تعریف فوق نتیجه می‌گیریم که سبک از نظر عبدالقاهر، همان افکار و روان نویسنده است که برای ادای معانی ذهنی خود، به طریق ویژه‌ای عمل می‌کند.

نتیجه

نظریه نظم عبدالقاهر جرجانی حاکی از تلاشهای این دانشمند فقیه ایرانی الاصل در حوزه بلاغت زبان و ادبیات عربی است. در برهه‌های از زمان که بعضی از بلاغت دانان اصالت را به لفظ و بعضی دیگر اصالت را به معنی می‌دادند، نظریه نظم وی که عبارتند از ایجاد بهترین ارتباط نحوی در بین کلماتی که برای ادای مقصود یا معنی به کار گرفته می‌شود، شاهکاری بسیار عظیم در این زمینه بود. چرا که این دانشمند لفظ و معنی را در کنار هم قرار داد. از دستاوردهای نظریه نظم می‌توان به اعجاز قرآن اشاره

کرد زیرا اعجاز قرآن در نظم و ترتیب کلمات و ارتباط موجود بین آنها برای ادای معنای مورد نظر است. با تحلیل نظریه جرجانی در می‌یابیم که آن چه را که بسیاری از محققان غربی و به ویژه سبک شناسان در حوزه نقد ارائه می‌دهند، بر گرفته از نظرات و آراء این دانشمند ایرانی است. سبک شناسی فردی و یا تکوینی که ابداع گر آن لئواسپیتزر آلمانی است برگرفته شده از نظریه نظم جرجانی است. زیرا این مکتب معتقد است که ریشه‌های سبک را می‌توان در روان و شخصیت ادیب جستجو کرد، و سبک از نظر عبد القاهر نیز همان افکار و روان نویسنده است که برای ادای معانی ذهنی خود، به طریق ویژه‌ای که همان نظم است، عمل می‌کند.

منابع

- ۱- آل بویه لنگرودی، عبدالعلی، و ورز، لیلا، «عناصر زیباشناختی سخن از دیدگاه عبدالقاهر جرجانی و بندتو کروچه و آ. ای ریچاردز»، *لسان مبین*، سال دوم، شماره یک، ۱۳۸۹ش.
- ۲- بلیت، هنری، *البلاغة والأسلوبية نحو نموذج سيميائي لتحليل النص*، ترجمه محمد عمری، بیروت، الدار البيضاء، ۱۹۹۹م.
- ۳- تجلیل، جلیل، مقدمه بر ترجمه فارسی *اسرار البلاغه* (رک: همین منابع، عبدالقاهر جرجانی).
- ۴- درویش، احمد، *دراسة الأسلوب بين المعاصرة والتراث*، قاهره، دار غریب.
- ۵- ده صوفیانی، زهره، «استعاره از دیدگاه شیخ عبدالقاهر جرجانی». *رشد آموزش زبان و ادبیات فارسی*، شم ۸۴، ۱۳۸۶ش.
- ۶- ذوالفقاری، داریوش، «نقد بلاغی بیت معروفی از شاهنامه»، *کهن نامه ادب پارسی*، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، سال اول، شم ۲، ۱۳۸۹ش.
- ۷- سد، نورالدین، *الأسلوبية وتحليل الخطاب*، الجزائر، دار هومة، ۱۹۷۷م.
- ۸- شفیعی کدکنی، محمد رضا، *موسیقی شعر*، تهران، آگاه، ۱۳۶۸ش.
- ۹- شمیسا، سیروس، *کلیات سبک شناسی*، تهران، میترا، ۱۳۸۶ش.
- ۱۰- ضیف، شوقی، *البلاغة تطوّر وتاریخ*، قاهره، دار المعارف، ۱۹۱۱م.
- ۱۱- عبدالقاهر جرجانی، *اسرار البلاغه*، ترجمه جلیل تجلیل، تهران، دانشگاه تهران،

۱۳۷۰ش.

۱۲- دلائل الإعجاز، به کوشش محمود محمد شاکر، قاهره، مکتبه

الخانجی.

۱۳- عرفه، عبدالعزیز عبدالمعطی، قضية الإعجاز القرآنی و أثرها فی تدوین البلاغة

العربیة، بیروت، عالم الکتب، ۱۹۸۵م.

۱۴- فضل، صلاح، علم الأسلوب، قاهره، دار الشروق، ۱۹۹۸م.

۱۵- مهدوی کنی، محمد سعید، «مفهوم سبک زندگی و گستره آن در علوم اجتماعی»،

تحقیقات فرهنگی، تهران، سال اول، شم ۱، ۱۳۸۶ش.